تماشای «نسل زد» در اتاق تاریک

تا وارد دنیای‌شان نشوید، نمی‌توانید سر دربیاورید که وقتی خانواده «کلیدها» از سوی موجود افسانه‌ای تهدید می‌شوند، آنها پای صفحه نمایش آل‌ای دی، چه هیجان خوشایندی را تجربه می‌کنند

۲۲

نسلی با جهان‌های موازی

دهه هشتادی‌ها از زمانی در اذهان عمومی جامعه، تصویری از خود ساختند که با یک قرار ساده در فضای مجازی گرد هم آمدند یا از زمانی که با اسکیت‌های جورواجورشان از بالای خیابان ولیعصر به سمت پارک دانشجو سرازیر شدند

۲۴

دوشنبه ۱۲ دی ۱۴۰۱ | ۹ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴ | سال سی‌ویکم | شماره ۸۶۷۹

همشهری جامعه

گزارش

رابعه تیموری
روزنامه‌نگار

دست‌های ظریف و خالکوبی شده‌اش را از جیب شلوار زاپ‌دارش بیرون می‌آورد و با هیجان می‌گوید: «حاجی خیلی گنگش بالاست.» منظورش از آدم گنگ خفن، همکلاسی‌اش غزل است که همسالانش او را به همه‌چیز تمامی قبول دارند و منظورش از «حاجی» هم مخاطبش است. فرقی هم نمی‌کند این مخاطب زن باشد یا مرد، جوان باشد یا سن و سال‌دار، در هر صورت مروارید، حاجی صدایش می‌زند. ولی واقعا غزل و مروارید هر دو آدم‌هایی گنگ و خفن هستند. آدم‌هایی که خوب می‌فهمند و کارهای بزرگی از آنها برمی‌آید. این دو همکلاسی دهه هشتادی از آدم بزرگ‌های اطراف‌شان، از معلم‌ها و پدر و مادرها گلایه دارند که آنها را جدی نمی‌گیرند و دنیای‌شان را نمی‌فهمند. نه تنها غزل و مروارید، بلکه اهورا، امید و ابوالفضل، هم آدم‌هایی گنگ و خفن هستند که از نگرانی‌ها و دغدغه‌های دهه هشتادی‌ها گفتنی‌های بسیاری دارند.

یک گنگ خیلی عاقل

غزل، دانشجوی سال اول رشته علوم توانبخشی است اما مسائل اجتماعی را هم خوب حلاجی می‌کند. او می‌گوید: «کسانی که سن و سالی از آنها گذشته فکر می‌کنند ما که دائم سرمان توی گوشی و کتاب‌های درسی است به مسائل اطراف خود توجهی نداریم و از مشکلات خانواده و جامعه بی‌خبریم، درحالی‌که اینطور نیست و از اینکه پدر و مادرمان برای فراهم کردن امکانات زندگی به زحمت می‌افتند ناراحتیم و دلمان می‌خواهد برای کمک به آنها کاری انجام دهیم.» غزل با یک محاسبه سرانگشتی، از میزان تورم جامعه و درآمد پدر و مادر معلمش به این نتیجه می‌رسد که والدینش در خوش‌بینانه‌ترین حالت شاید بتوانند ۱۰سال دیگر و در آستانه بازنشستگی صاحب آپارتمانی قوطی کبریتی شوند و غزل و خواهر بزرگ‌ترش نمی‌توانند از آنها انتظار داشته باشند برای تهیه خانه، جهیزیه، راه انداختن کسب‌وکار و... دست آنها را هم بگیرند. او که به‌دلیل شهریه‌های بالای دانشگاه آزاد، از تحصیل در رشته مورد علاقه‌اش صرف‌نظر کرده، می‌گوید: «بعضی از همکلاسی‌هایم که از نظر تحصیلی خیلی از من ضعیف‌تر بودند چون شرایط مالی خوبی داشتند در رشته‌های تاپ درس می‌خوانند، ولی من با آنکه در رشته پزشکی دانشگاه آزاد قبول شدم، مجبورم در رشته توانبخشی تحصیل کنم.» غزل که به قول همکلاسی‌هایش همه‌چیز تمام است، در نقاشی و طراحی سایت و ترجمه متون انگلیسی هم مهارت دارد و در کنار تحصیل در فضای مجازی درآمد کسب می‌کند.

دوای درد افسردگی، فقط فضای مجازی

مروارید به اندازه غزل نگران آینده و شرایط تحصیل و کارش نیست اما از دست پدر و مادرش دل پری دارد و به قول خودش «از دستشان حسابی شکار است.» او می‌گوید: «ما جوانان امروزی که تفریح و سرگرمی نداریم اگر همین بازی‌های مجازی نباشد افسرده می‌شویم. تنها کافی است که من یک لحظه گوشی را بردارم، آن وقت مادر و پدرم هر دو مثل اجل معلق سر می‌رسند و به من گیر می‌دهند که چرا سرت مدام توی گوشی است.» مروارید در یک برنامه آنلاین پنکو با دخترها و پسرهای جوان هم سن خودش که از شهرها و حتی کشورهای مختلف دور هم جمع شده‌اند، بازی می‌کند، اختلاط می‌کند و وقت می‌گذراند اما پدر و مادرش از دوستی او با همبازی‌های غریبه مجازی رضایت ندارند. مروارید می‌گوید: «دیگر دوره این حرف‌ها گذشته است؛ وقتی ما وارد یک دهکده جهانی شده‌ایم و از گوشه اتاق‌مان می‌توانیم با یک نفر در آن طرف دنیا دوست شویم، دیگه این مسئله حل شده است.» بعضی از دوست‌های مجازی مروارید از دنیای واقعی او هم سر درآورده‌اند. مروارید تعریف می‌کند: «یکی از همبازی‌هایم در یک برنامه آنلاین خودش را دختر معرفی کرد اما وقتی در تهران با هم قرار ملاقات گذاشتیم متوجه شدم پسر است!» دوستی آنها به مرحله نامزدی و عقدی کوتاه‌مدت هم رسیده اما پیش از آنکه با هم زیر یک سقف زندگی کنند به این نتیجه رسیده‌اند که به درد هم نمی‌خورند. عجیب اینکه نامزد سابق مروارید هنوز هم در فضای مجازی همبازی اوست.

اجبار کنید، بد می‌بینید

حرف‌های اهورا هم مانند مروارید پر است از اصطلاحاتی که ترجمه آنها هم غریب است و برای سردرآوردن از آنها باید به لغتنامه خاص دهه هشتادی‌ها حسابی مسلط باشی. او در راه بازگشت از مدرسه لباس فرم دانش‌آموزی‌اش را توی کیفش گذاشته و با موهای مجعد بلند، شلوار جین کوتاه و تی‌شرت گشادش چندان به دانش‌آموزان شباهتی ندارد. او آرزوی زندگی در ینگه دنیا را دارد و می‌گوید: «من دلم می‌خواهد طوری که دوست دارم زندگی کنم، نه آن طوری که از خانواده و جامعه به ما دیکته می‌شود.» درس و مشق اهورا بد نیست ولی برایش تفاوتی نمی‌کند در کارنامه‌اش چه نمراتی ثبت شود؛ «آینده من در درس خواندن نیست. من صدای خوبی دارم و می‌توانم رپر شوم و ده برابر یک پزشک و مهندس درآمد داشته باشم.» اهورا هم از بعضی از رفتارهای پدر و مادرش شاکی است و دوست ندارد او را با دیگران مقایسه کنند. او می‌گوید که دهه هشتادی‌ها از مقایسه شدن با دیگران بیزارند و اگر بخواهند با این روش‌ها آنها را مجبور به درس خواندن یا انجام کارهای دلخواهشان کنند حتما نتیجه عکس می‌بینند.

کسی حرف‌هایم را نمی‌شنود

تنها آدم بزرگی که امید دوست دارد با او اختلاط کند، مشاور مدرسه‌اش است. امید می‌گوید: «آرزو به دلم مانده که یک‌بار پدر و مادرم کنارم بنشینند و با آرامش حرف‌هایم را بشنوند. همیشه هم سن و سالانم را که شاید از من ضعف‌های بیشتری داشته باشند به‌عنوان الگو به من معرفی می‌کنند. هیچ وقت ندیده‌ام پدر و مادرم از داشتن فرزندی مثل من خوشحال باشند و ویژگی‌های مثبتم را ببینند. به‌نظر آنها من یک آدم بی‌فکر و بی‌مسئولیت هستم، درحالی که بسیاری از خصوصیات من اقتضای سنم است و اگر مطابق خواسته‌های آنها زندگی کنم شبیه یک آدم جاافتاده افسرده کتابخوان می‌شوم!» امید تا زمان به پایان رسیدن درس و مدرسه و وارد شدن به بازار کار راه طولانی‌ای در پیش دارد ولی به آینده‌اش خوش‌بین نیست و می‌گوید: «با این اوضاع بازار کار، درس خواندن وقت تلف کردن است. من فقط برای دلخوشی خانواده‌ام درس می‌خوانم، وگرنه دلم می‌خواست درس و مدرسه را ببوسم و دنبال راهی بروم که آینده داشته باشد.»

فرزندان عاصی و والدین ناراضی

خانواده‌ها درباره بچه‌های دهه هشتادی چه می‌گویند؟

دهه هشتادی‌ها نرم نرمک و پیش روی والدین‌شان قد کشیده‌اند اما حالا که بزرگ و بالغ شده‌اند انگار شخصیتی متفاوت از انتظارات و تصورات خانواده پیدا کرده‌اند. مادر غزل می‌گوید: «من یک دختر بزرگ‌تر از غزل هم دارم که رفتار آرام و معقولی دارد ولی دختر کوچکم همیشه بی‌قرار است و با کوچک‌ترین مسئله‌ای پرخاشگر و معترض می‌شود. برای او موضوعاتی اهمیت دارد که از نظر من عاقلانه به‌نظر نمی‌رسند. مثلا مدتی پیش گربه‌ای را که دستش شکسته بود به خانه آورد تا مراقبت کند. خانه ما یک آپارتمان ۴۰متری است و برای نگهداری حیوان مناسب نیست اما غزل گربه را در خانه رها کرده بود و برایش اهمیتی نداشت که من و پدرش از وجود مو و فضولات حیوان ناراحت می‌شویم.» غزل برای پرسش‌های خود درباره مسائل دینی مختلف مشاور مناسبی نداشته و نتوانسته پاسخ آنها را پیدا کند. مادرش می‌گوید: «او درباره جنبه‌های مختلف دین اسلام پرسش‌های سخت و پیچیده‌ای دارد و توضیحات من و پدرش او را راضی نمی‌کند.»

گذشت قدیمی شده

مروارید نخستین فرزند خانواده‌اش است و مادرش دوست دارد روزی او را در لباس عروسی ببیند اما دخترش درباره زندگی مشترک نظرات خاصی دارد که مادرش را نگران می‌کند. مادر مروارید می‌گوید: «گاهی که از حاضرجوابی و لجبازی‌های دخترم ناراحت می‌شوم به او هشدار می‌دهم که اگر در زندگی آینده‌ات چنین رفتارهایی نشان دهی زندگی مشترکت دوام و بقایی نخواهد داشت. او همیشه با بی‌قیدی برخورد می‌کند و معتقد است من و زنان نسل گذشته بیش از اندازه نسبت به همسر و خانواده همسرمان گذشت داشته‌ایم و از حق و حقوق خود اطلاع نداریم.» مادر مروارید جزو کدبانوهای هنرمند فامیلش است ولی دخترش از یادگرفتن آشپزی و ریزه‌کاری‌های خانه‌داری گریزان است و این مهارت‌ها را قدیمی می‌داند. مادر مروارید می‌گوید: «همیشه اتاق مروارید مثل میدان جنگ است. او نظم و نظافت و کدبانوگری را مخصوص پیرزن‌ها می‌داند.» مروارید از همسر آینده و زندگی زناشویی تصوراتی دارد که به‌نظر مادرش شعاری و غیرواقعی هستند. مادر مروارید دلیل به جدایی ختم شدن نامزدی کوتاه‌مدت دخترش را همین رؤیاها و ایده‌آل‌گرایی‌هایش می‌داند.

پرسه‌های مجازی شبانه

مادر اهورا به داشتن پسر باهوش و خوش قد و بالایش خیلی افتخار می‌کند ولی نگران است که او از هوش خود در فضای مجازی نادرست استفاده کند. مادر اهورا می‌گوید: «با اینکه سعی می‌کنم در مورد شبکه‌های اجتماعی و فضای دیجیتال اطلاعات مناسبی به‌دست آورم ولی همیشه چندین قدم از پسرم عقبم و به اندازه او در این زمینه مهارت ندارم.» پرسه دائمی و بی‌وقت و محل اهورا در فضای مجازی باعث شده از سوی مادرش سرزنش شود. مادر اهورا می‌گوید: «هر روز از صبح تا نیمه شب توی فضای مجازی می‌چرخد. گاهی ساعت ۳نیمه شب که به اتاقش سر می‌زنم می‌بینم مشغول چت در شبکه‌های مجازی است. وقتی اعتراض می‌کنم می‌گوید در بسیاری از گروه‌هایی که برای بازی و چت تشکیل می‌دهیم نوجوانان خارجی هم عضو هستند و الان به ساعت کشور آنها روز است و وقت بازی!»

کار آفرینان دهه هشتادی

پدر امید هم با این دلشوره‌ها غریبه نیست و احساس می‌کند پسرش به اندازه‌ای در فضای مجازی غرق شده که از واقعیات زندگی و جامعه دور مانده است. او می‌گوید: «امید اطلاعات خیلی خوبی دارد و موضوعی نیست که او درباره آن چیزی برای گفتن نداشته باشد ولی داشتن این اطلاعات باعث شده من و مادرش را قبول نداشته باشد و از همه رفتارها و اعتقادات ما انتقاد کند، درحالی که بسیاری از رفتارها و اعتقادات او درست نیست و اگر اصلاح نشوند در زندگی آینده‌اش او را دچار مشکل می‌کنند.» امید از وقتی نوجوان بوده از ادمینی شبکه‌های مجازی درآمد کسب کرده است. پدرش می‌گوید: «او به درس و مدرسه علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و وقتی به او اعتراض می‌کنم می‌گوید دیگر دوره‌ای که از راه درس و تحصیل در دانشگاه به شغل و درآمد می‌رسیدیم گذشته و حالا باید با استفاده از هوش و توانایی‌های امروزی خود درآمد کسب کنیم.»

گزیده‌ها

ریز و درشت جمعیت دهه‌هشتادی‌ها

ایرانیان متولد دهه ۸۰ یا به قولی نسل زد، آنقدری عمر نکرده‌اند که بالا و پایین دنیا و حساب و کتاب روزگار را بشناسند، اما کیفیت و کمیت جمعیت‌شان ویژگی‌هایی دارد که جامعه نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد. این جمعیت جوان که حدود یک‌هفتم جمعیت کشور را دربرمی‌گیرند و در آستانه ورود به جمع بالغان ایرانی هستند، شاخصه‌های جمعیتی خاص و منحصربه‌فردی دارند.

نسل زد دست به چه کاری می‌زنند؟

دهه هشتادی‌ها به داشتن کارفرما و رئیس علاقه‌ای ندارند و ترجیح می‌دهند کارفرمای خودشان باشند. چون در این سن برای راه‌انداختن دفتر و دستک و پرداخت هزینه آب و برق و مالیات و... سرمایه چندانی ندارند، برای کسب‌وکار به فضای مجازی رو می‌آورند که برای این نسل از دنیای واقعی هم ملموس‌تر و قابل دسترس‌تر است!

نسل زد کجاها می‌رود؟

تلویزیون برای جلب توجه دهه هشتادی‌ها - به‌ویژه پسران این دهه - تا امروز چندان توفیقی نداشته و این زومرهای مشکل‌پسند برای تماشای فیلم‌های سینمایی پای جعبه جادویی نمی‌نشینند اما بدشان نمی‌آید برای سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت‌شان به سینما بروند و اگر فیلم سینمایی طنز یا عاشقانه‌ای اکران شده، تماشا کنند.

نسل زد چه می‌پوشد؟

طبیعی است که هر نسلی بنا به نیازها و علائقش، پوشش خاص خودش را هم داشته باشد. همانطور که پوشش قدیمی‌ترها برای دهه پنجاهی‌ها و شصتی‌ها عجیب بود، پوشش دهه ۶۰ برای نسل‌های بعدتر عجیب است. دهه هشتادی‌ها هم پوشش خاص خودشان را دارند.

کلیپ دهه هشتادی‌ها را با اسکن این کد ببینید.

اصل کلام

محسن مهدیان / روزنامه‌نگار

از ظاهر قضاوت نکنیم

مدت‌ها پیش نماهنگ دهه هشتادیا منتشر شده بود که مرتبط به پرونده امروز همشهری است. حرف اصلی این کلیپ برای مخاطبی است که لابه‌لای هیاهوی زمانه ما کمتر دیده و شنیده می‌شود. اما من دوست دارم مخاطب این اثر را بزرگترها بدانم؛ همه ما و شما. کسانی که ریش سفیدانه و قیم‌مآبانه وقتی از کنار دهه‌هشتادی‌ها رد می‌شوند، در ظاهرشان متوقف می‌شوند و اگر زبان هم به کام بگیرند، لب می‌گزند و سری تکان می‌دهند که «ای امان، ما کجا بودیم و اینها کجا...» و احتمالا در خلوت غیررسمی و جلوت رسمی‌شان برای انقلاب غصه می‌خورند که چرا از حسین فهمیده‌ها به تینیجرهای امروزی رسیده است. مخاطب این اثر دل‌انگیز را بزرگترهایی می‌دانم که گرفتار ظاهرگرایی و دینداری پوسته‌ای‌اند و باید دوزانو بنشینند و مغز و روح این انقلاب را در نسل نسلش به چشم بکشند. چندین بار اثر را گوش دادم و هر بار غرق مضامین شدم. گویی می‌خواهد فریاد یک نسل را به زبان خودش به رخ بکشد: «نم نم بارونم و می‌بارم/چجوری سوتیامو بشمارم»؛ آری حسین علیه السلام شاهراه توبه و انابه است؛ که «هر که آمد روضه ی تو خودبه‌خود حر می‌شود...»

و من از «عکس کربلات پروفایل اینستامه» نسلی می‌فهمم که هویت حسینی‌اش را کتمان نمی‌کند و بدون لکنت فریاد می‌زند و سر دست می‌گیرد و به رخ می‌کشد. و به به از قله نماهنگ که: «بدون هیچ معطلی از دم/دشمنای تو را بلاک کردم» و این بغضی است الی یوم القیامه. انشاءالله. چنان که إِنِّی سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکمْ و الحق که دین ما خلاصه همین حب و بغض توحیدی است. سرود می‌خوانند و همه ما را توجه می‌دهند که حسین و حسینیه فرزندان این انقلاب، محفلی و گعده‌ای و حجتیه‌ای نیست. حسین برائت است و مبارزه. نماهنگ را دوست دارم؛ چون باطن آیینی دهه هشتادی‌ها را برای دهه‌های بی‌خبر به تصویر می‌کشد. دوستش دارم چون بهانه ایست برای شکرگذاری. این نسل و هر نسل و من و ما و شما و این بچه‌ها، همه و همه پای سفره حضرت روح‌الله‌ایم که اگر نبود این باطن دلنشین نبود.

در ظاهر نمانیم...

فرهنگ

هانیه رفیعی / زبان‌شناس

زبان‌شناسی یک نسل شاید بی‌حوصله

از «خَز» تا «سُس ماست»

هر جامعه دارای زبانی رسمی و معیار است؛ زبانی با نظام پیچیده و ساختارمند که مورد حمایت و تبلیغ سازمان‌ها و نهادهای مرتبط با فرهنگ است. ساختار یک زبان، دستور زبان و اجزای آزاد آن نیز واژگان هستند. این ابزار ارتباطی از طریق گفتار، نشانه یا نوشتار قابل انتقال و تبادل است و کاربران برحسب طبقه اجتماعی، گروه نژادی و قومیتی، بافت اجتماعی و فرهنگی، کنش متقابل اجتماعی و حتی جنسیت از واژگان ابداعی، ترکیبی و وارداتی متفاوت از زبان معیار استفاده می‌کنند؛ از این‌رو، گونه‌های اجتماعی زبان، تغییری در نظام کلی زبان جامعه به‌وجود می‌آورد. البته، زبان‌ها در طول زمان تحت‌تأثیر عواملی مانند صنعتی شدن، توسعه شهرنشینی، گسترش رسانه‌ها، دسترسی اطلاعاتی، تحولات اقتصادی و اجتماعی، جهانی شدن، توسعه ارتباطات و مبادلات اطلاعاتی ایران و جهان، گسترش آموزش و آمیخته‌شدن سایر زبان‌ها با زبان فارسی نیز دگرگون می‌شوند و گونه‌های مطلوب و نامطلوب پدید می‌آورند. یکی از این گونه‌ها که در زمره زبان اجتماعی قرار دارد، زبان غیررسمی یا مخفی است؛ زبانی که تحت‌تأثیر عواملی مانند ایجاد مرزبندی‌های گروهی، اعمال مخفیانه یا مجرمانه، پنهان‌سازی اندیشه‌ها و احساسات، بیان ضمنی ناگفتنی، کوتاه‌سازی مفاهیم یا حتی سرگرمی پدید می‌آید و از دیدگاه جامعه‌شناسی، استفاده از آن فارغ از شوخی و سرگرمی، یک ناهنجاری اجتماعی محسوب می‌شود. زبان مخفی جوانان در لایه‌های سطحی زبان، به آسانی تولید می‌شوند و کاربرد می‌یابند. زبان محاوره (گفتاری)، خود زمینه اصلی شکل‌گیری زبان مخفی خوانده می‌شود و اغلب این مُدهای زبانی از لابه‌لای واژگان زبان عامیانه بیرون می‌آیند؛ همچنان که بسیاری از زبان‌ها نیز تحت‌تأثیر تفکر و ویژگی‌های نسلی دچار تحول می‌شوند که اگر زایش درستی نداشته باشند از سایر فرهنگ‌ها و زبان‌ها، واژه‌های بیگانه دریافت می‌کنند یا بنا بر دلایل اجتماعی، دگرگونی می‌یابند؛ به‌عنوان مثال اصطلاحات و تکه‌کلام‌هایی که در هر دوره و نسل، پرتکرار می‌شوند؛ از «خَز»، «تی‌تیش»، «مُل» و «بچه مایه‌دار» دهه‌های گذشته گرفته تا «سُس ماست»، «گنگش بالاست»، «فیک»، «کراش» و... نوجوانان و جوانانی که با توجه به ویژگی‌های نسل خود یا شرایط اجتماعی و رسانه‌ای غالب، تصمیم می‌گیرند مثلا به جای «سکول» از «جلبک» یا «ماهی قرمز»، به جای «ترمیناتور» از «گولاخ» استفاده کنند یا تحت‌تأثیر رسانه از بسط گویی و نامه‌نگاری (کتاب و مجلات) به بیان و نگارش جملات و کلماتی در قد و قواره توییت (!) برسند. دهه هشتادی‌ها نیز باتوجه به خصوصیات خلقی و جهان ارتباطی پیرامون خود، اینگونه هستند که به جای جملات طولانی و بلند از واژگان قیچی شده و مخفف استقبال می‌کنند؛ آنقدر کوتاه و در ابهام که برخی از آنها برای دیگران نامفهوم به‌نظر می‌آیند و اغلب باور نمی‌کنند چطور یک کلمه می‌تواند بار چند جمله را بر دوش بکشد. این تغییرات زبانی با نادیده گرفتن ساختار زبان فارسی و درآمیختن با واژه‌های بیگانه چندان مناسب احوال زبان فارسی به‌عنوان یک زبان معیار و شناخته‌شده نیست. برای حفاظت از زبان معیار و رسمی باید بیش از پیش به شناسایی دلایل و عوامل ساخت گونه‌های زبانی مخرب با فراوانی بالا در به‌کارگیری از آن پرداخت.